

آمده بود، چون از تجاوز تومیان باخبر شد، به یاری مردم نساپور شتافت و به آنان تعلیمات رزمی آموخت و از نقشه نظامی و تاکتیک جنگی خود علیه تومیان، مردم را آگاه کرد و گفت: «چون تومیان تنگ در رسند، من پذیره خواهم شد. و یک زمان دست‌آویزی بکرد (یعنی جنگ مختصری بکرد)، و به هزیمت برگشت تا مدیران حریصتر درآیند و بدارند که من به هزیمت برفتم... چون بگذاشتند برگردم و پای فشارم، چون جنگ سخت شود و شما بوق و طبل و نمره نساپوریان بشنوید، کمانها برکشاید... گفتند چنین کنیم. احمد از کمینگاه بازگشت.. و پیاده و سوار خویش تعبیه، و میسر و قلب و جناحها و ساقه و سواری پنجاه نیک، برمقدمه و طلیعه فرستاد، تومیان... در رسیدند سخت بسیار مردم چون مورو ملخ... هردو لشکر جنگ پیوستند.» بعداً احمد شروع به عقب‌نشینی می‌کند، تومیان گمان کردند که حریف ضعیف است و شروع به عقب‌نشینی کرده، پس از آن که احمد تومیان را به موضعی که می‌خواست کشانید، با بوق و طبل، توده مردم نساپور را به کمک طلبید. مردان و زنان به یاری احمد شتافتند و تومیان را از پا درآوردند. اینک چند جمله دیگر از قادیخ بیفتی:

«به یک بار بوقها و طبلها بزدند و مردم عام و غوغا به یک بار
 خروشی بکردند... تومیان را از پیش و پس گرفتند... و سرشان
 می‌بریدند. چنان که بدیدند پنج و شش زن در باغهای پابان
 بیست و اند مرد را از تومیان پیش کرده بودند و سیلی می‌زدند...»

در تاریخ ایران، با این که پس از حمله اعراب، زنان عملاً از انواع
 فعالیتهای اقتصادی و اجتماعی برکنار ماندند. مع ذلک در زوایای
 تاریخ، گاهی نام آنان در میدانهای جنگ دیده می‌شود. در نیمه قرن هشتم هجری در جنگی
 که بین امیر محمد و «اوغانیان» در کرمان به وقوع پیوست، زنان جرأت و شجاعت بسیار نشان
 دادند. به قول صاحب قادیخ کرمان «مردان آن دو قبیله و بیشتر از زنان اسلحه پوشیده مصاف
 دادند. آتش حرب بالا گرفت چون جیرفت جنگل و درختان انبوه زیادی دارد سپاه امیر ندانست
 و نتوانست چه کند. ملخص کلام این که لشکر امیر شکستی فاحش خوردند و هزار نفر
 بیشتر از آنها کشته شد.»^۱

نمونه دیگری از با وجود محدودیتهای مذهبی، بهنگام ضرورت، زنان نه تنها در کارهای
 شرکت زنان در جنگ اقتصادی بکمک مردان می‌شتافتند، بلکه گاه در صف جنگجویان نیز
 قرار می‌گرفتند. در قادیخ کرمان می‌خوانیم که مقارن حمله مغول در جنگی که بین ابوالقاسم
 و امیر براق در گرفت، امیر براق «از جهت قلت عدد رجال، زنان را اسلحه داده با مردن
 به قتال متابعت کردند...» ابوالقاسم شکست خورد و او را نزد براق آوردند، همچنین در این
 کتاب ضمن تاریخ حکومت آل مظفر می‌خوانیم: «چون امیر به جیرفت رسید، مردان آن دو
 قبیله بیشتر از زنان اسلحه پوشیده، مصاف دادند، آتش حرب بالا گرفت»^۲

زنان جنگجو
در تاریخ آل مظفر چنین آمده است که: «... امیر
بدرالدین ابوبکر و خواهر بزرگش متوجه اردوی الجایتو شدند،
در راه جمعی از نکودریان راه بر ایشان گرفتند، اسیر مبارزالدین سیزده ساله بود، خواهر او را
دل داد و جمعی از زنان که همراه او بودند همه به طریقه مردان سلاح بستند و خود را بر آن
مطرودان زدند و ایشان را منهزم گردانیدند و بعضی از ایشان کشته شدند و سرهای ایشان
را همراه به اردو بردند. الجایتو سلطان او را نوازش فرمود...»^۱

نبرد زنان با دشمن
در سفرنامه و نیز بیان در وصف زنان ایرانی چنین می‌خوانیم: «بانوان
ایرانی همراه شوهرانشان مسلح به جنگ می‌روند و شریک سرنوشت
ایشان می‌شوند و مانند مردان می‌جنگند، بدان‌گونه که آمازونهای^۲ روزگار باستان نیز در
جنگ چنین هنرنامه‌هایی می‌نمودند.»^۳

در شاهنامه فردوسی نیز از زنان رزمجو سخن به میان آمده است:

چو آگاه شد دختر کژدهم	غمین گشت برزد خروشی به درد
زنی بود برسان گردی سوار	کیجا نام او بود گردآفرید
چنان ننگش آمد ز کار هجیر	پسوشید درع سواران به جنگ
نهان کرد گیسو به زیر زره	فرود آمد از دژ، به کردار شیر
به پیش سپاه اندر آمد چو گرد	که گردان کداسند و سالار کیست
ز جنگ‌آوران لشکر سرفراز	چو سهراب شیراوژن او را بدید
یامد دسان پیش گرد آفرید	به سهراب بر تیرباران گرفت

چو آمد خروشان به تنگ اندرش	رها شد ز بند زره سوی اوی
بدانست سهراب کو دختر است	شگفت آمدش گفت از ایران سپاه

بچنید برداشت خسود از سرش
دُرافشان چو خورشید شد روی اوی
سر سوی او از در افسر است
چنین دختر آید به آوردگاه!

۱. تاریخ آل مظفر، تألیف محمود کتبی، به اهتمام عبدالعزیز نوابی، ص ۷۰ به بعد.

۲. آمازون Amazon در افسانه‌های یونان، قبیله‌ای از زنان بودند که هیچ مردی را به سرزمین خود (در آسیای صغیر) راه نمی‌دادند و وقت خود را به شکار و جنگ می‌گذراندند. (دائرة المعارف فارسی).

۳. سفرنامه و نیز بیان در ایران، ترجمه دکتر امیری، پیشون، ص ۲۵۸.

سواران جنگی بیه روز نبُرد همانا به ابر اندر آرند کرد
 زنانشان چنین‌اند از ایرانیان چکوند گردان جنگ آوران؟

نویسنده (احق‌الصدور) در ضمن توصیف مستولی شدن خوارزمشاه بر مملکت عراق می‌نویسد: «... روز دوشنبه بیست و یکم ربیع‌الآخر سنهٔ اربع و تسعین و خمسایه، میاجق قلب بیاراست و زنان خوارزمی زره پوشیدند. هرذنی پنجاه مرد عراقی (۱۰ می‌داند) عراقیان قلب میاجق بشکستند و به غارت مشغول شدند. زن میاجق ایشان بگرفت و میاجق رجعت کرد، عراقیان هزیمت شدند و زنان قتلی کردند که در وهم نبود.»^۱

در باب بیست و هفتم کتاب آداب‌الحرب از راه و رسم تسخیر یا ارزش نظامی حصار گشادن دژ سخن رفته است: «اما اندر حصارگرفتن حیلت آن است تا دل حصاریان به‌سوی خویش آرند، به رقعہ اندرون انداختن و پیغام فرستادن و سخن نیکو گفتن و وعده‌های خوب کردن به هر وجهی که بتوان. و دیگر اخبار اراجیف چنان که گویند منجیقها خواهند نهاد و در او آتش زد تا دیوار فرود آید. و نفت آتش خواهند انداخت در حصار تا همه بسوزد و فلان لشکرقراری خواهد رسید و فلان لشکر به‌فلان جای رسیده است و شب از لشکرهای تغاریق بیرون شوند و بامداد با طبل و علم درآیند و بگویند که جنگ قوی، فلان روز خواهد شد و آن‌کس که هوادار شما باشد شما را از حال حصار آگاه می‌کند و از مرد جنگی و علف و آب و کاه و هیزم و سلاح و از تدبیرها که درحصاری سازند و شما آن را بیرون حصار با آواز بلند بگویید: که ای بیچارگان باخود ستم مکنید، بدانقدر که علف و کاه و آب، درحصار است شما را چند روزبرخواهد گرفت. و از دیگر احوال ایشان همچنین خبر می‌دهند، از هیزم و علف و ستور و هواداران در حصار ایشان را می‌گویند که از حاله‌ها ما همه خبر دارند، بیایند تا به وقت صلح کنیم... و درپای حصار هر روز درودگران کار می‌دارند که منجیق می‌نهیم و خرك در زیر حصار خواهیم آورد تا دیوار سوراخ کنیم و ستونها اینجا و آنجا خواهیم نهاد و گرد حصار می‌گردند که از اینجا برتوان رفت و از اینجا نردبان باید نهاد و از اینجا سوراخ باید کرد تا حصاریان دل مشغول شوند، و رقعہ‌های دروغ نویسند به هر کس از مقدمان حصار، یعنی شما با ما یارید موافق، و آنچه بودید معلوم گردانیده بر آن وقوف افتاد، و تدبیر آن کرده می‌شود و منت داشته می‌آید. و چون کار حصار کرده شد، تشریف فاخر و صلت و انعام خواهیم داد تا ایشان دوگروه شوند. و حصار راهیچ چیز بدتر از دوگروهی نیست...» دژنشینان گاه در اثر کم‌شدن یا فقدان آب و مواد غذایی و کمبود سلاحهای جنگی و یا ظهور اختلاف در بین دژنشینان، ناچار تسلیم می‌شدند. و گاه دشمنان (بیرونیان) با بایریدن آب و یا آلوده کردن آن، دژنشینان را به‌امراض گوناگون مبتلا می‌کردند. نویسنده کتاب آداب‌الحرب نیز از روی خیرخواهی درسواردی که راه پیروزی مسدود است، دژنشینان را به تسلیم فرامی‌خواند و می‌گوید: «اگر دانند که حصار را نگاه نتوان داشت، به‌سبب چند چیز یا خلل حصار و یا اندکی برد و سپاه و یا ناساختگی سلاح و یا تنگی آب و علف و کاه و هیزم و یا ناموافقی اهل حصار، چون این چیزها مشاهده کردند و معلوم

گردانیدند، زینهار زینهار، که بر عقل مکابره نکنید و امان خواهید... که چون حصار به قهر و جنگ سته شود، نتوان دانست که حال هریک چه شود... استبداد نکنند و خلاص خود جویند...»^۱

یادی از جانبازی و شهامت تاریخی يك سرباز گمنام ایرانی «مقاومت جمال الدین کالی در قلعه توجی طبرستان»

چگونگی تسخیر قلعه در تاریخ طبرستان به تفصیل از شهامت و مردانگی کسانی که در قلعه توجی پایداری می کردند یاد شده است. آنچه در این مبارزه جالب است، جرأت و مردانگی و شرافتمندی جمال الدین کالی و بی ثباتی و نامردی علی گرماورودی است. پس از آن که دوستان سیصد نفر از دلاوران قلعه هفته ها مقاومت کردند و بسیاری از قهرمانان در جریان جنگ جان سپردند، علی گرماورودی از باروی قلعه به زیر آمد و حال زار جنگاوران را به اطلاع دشمن رسانید. در نتیجه سید کمال الدین دستور داد اطراف قلعه را آتش زدند و به دروازه تاختند و به درون قلعه رفتند. «جمال الدین کالی همچنان به محاربه مشغول می بود چندان که او را نیز به قتل آوردند و در آتش انداختند و عساکر نصرت-آیین به قلعه درون رفتند و حضرت سید کمال الدین در درون قلعه اقدام فرمودند... و کشتگانی که در قلعه افتاده بودند به نفس مبارک خود مجموع را دیدند و مجموع را دفن کردند و از علی گرماورودی هریکی را پرسیدند که از کدام قبیله و عشیره اند، تا چون به جمال الدین-کالی «بان» میدند، دیدند کشته و سوخته به همان دروازه افتاده بود. سید پرسید که این چه کسی است که تا حال دفن نکرده اند؟ گرماورودی به وجه تصغیر گفت که این جمال الدین-کالیک بدبخت است که دربان بود تا نبرد و سوخت در باز نکرد!

سید تبسم کرد و فرمود که: «این به هر حالی سوخته (یعنی سوخته) کالی به بوکه زنده گرماورودی» و آن کالی را از دیگران بیشتر حرمت داشت... و فرمودند که طریقه مردی و حلال نمکی همین تواند بود.»^۲ مردی و مردانگی کالی به حدی بود که دشمن (یعنی سید کمال الدین) زبان به مدحش گشود و گرماورودی سازشکار را سورد توییح و سرزنش قرارداد. (والفضل ماشهدت به الاعداء)

ناگفته نماند که حصار قلعه در دوره قرون وسطا، یعنی دژ، باره و حصن، مورد توجه جنگجویان و رزمندگان بود و در آثار رزمی و ادبی مکرر از این پایگاه جنگی سخن به میان آمده است. چنان که فردوسی گوید: «به چنگ وی آمد حصار و بنه»^۳
گروهی از ایشان به حصار التجا کردند.

بیتهی

۱. آداب الحرب، پیشین، ص ۴۲۱.

۲. ظهور الدین مرعشی، تاریخ طبرستان، پیشین، ص ۱۹۲ به بعد.

زن و بچه و چیزی که بدان می‌رسیدند گسیل می‌کردند به حصار قوی.

بی‌هقی

مردم بسیار به دیوار حصار آمده بودند و کوزه‌های آب از دیوار فرو می‌دادند و سردمان می‌ستدند و می‌خوردند که سخت تشنه و غمی بودند. و جویهای بزرگ همه خشک و یک قطره آب نبود.

بی‌هقی

تا بسته درین حصین حصارم
ناصر خسرو

جز علم و عمل همی نوزم

سپه را ز شمشیر باید حصار.

خروش آمد از کودک و مردوزن
فردوسی

حصاری شدند آن سپه در یمن

گاه سلاطین و امرا و یاغیانی که در قلاع و اراک‌ها محصور بودند، در اثر کمی آذوقه و نقصان نیروی نظامی سرتسلیم فرود می‌آوردند. در قادیخ کرمان می‌خوانیم: «اخی شجاع-الدین مدتی در اراک محصور بود، آخر الامر به واسطه این که ماده قوت و قوت ایشان به انتهی رسیده بود، رسل و رسایل از طرفین آمد و شد نمودند. امیر محمد پیمان را به ایمان موکد بود که به جان و مال و اهل و عیال، اخی شجاع‌الدین را ضرر نرساند. او مطمئن شده از بالا به زیر آمده شمشیر و کفن به گردن به سراپرده امیر در آمد و به حضور پیوست و از قراری که نوشته‌اند، این شعر را به حضور امیر عرض کرد.

من آمدم به پیشت اینک کفن به گردن
گر می‌کشی به تیغم ورمیزی به تیرم!

در نامه‌ای که شاه عباس اول به دربار هند نوشته، چگونگی تسخیر
قلعه‌ای را توصیف می‌کند: «...غازیان... به محاصره قلعه مزبور

یک قلعه مستحکم

قادر شده، در عرض بیست روز آن چنان قلعه را که مشحون به دوهزار توپ و پنج هزار تفنگ و صد هزار من باروت و ده ساله آذوقه از هرجنس و دیگر آلات قلعه‌داری بود، به تحت تصرف درآوردند...»

مبارکشاه پس از آن که از حیلها و تدابیر... دروغها، و نامه-

سلاحها و وسایلی که
برای گشودن حصارها
بکار می‌بردند

پراکنیها و کلیه تبلیغاتی که برای خراب کردن روحیه مدافعین

دژ، یا حصار لازم است سخن می‌گوید، می‌نویسد که برای تسخیر

و گشودن حصار هیچ چیز مفیدتر از تفرقه انداختن بین مدافعین نیست.

سپس سلاحها و وسایلی را که در قرون وسطا برای تسخیر دژها به کار می‌بردند

بتفصیل نام می‌برد. با این که اکثر آن سلاحها امروز حتی برای اهل اصطلاح و افسران فعلی

ارتش ناشناخته و مبهم است، برای وقوف خوانندگان بر سلاحهای جنگی و پیشه‌وران و

هنرمندانی که مصنوعات آنها در فعالیتهای جنگی و نظامی به کار می‌رفته، به نقل صفحه‌ای

از کتاب آداب‌الحرب می‌پردازیم «... آنچه در حصارگشادن باید، اینست: نردبان لیفن و

عراده گران و عراده خفته و دیوارکن و آتش کش آهنین و بند و کلند و نیزه مردگیر و سپر چخ و گروه و نیزه سردندان و تخته های زیادتی و استونها و آنچه اهل درون را باید: دانشمند و مؤذن و طبیب و منجم و طباخ و اراه گر (-زهناب) و تیرگر و کمانگر و درودگر و زرگر و زراد و سراج و آهنگر و چلانگر و چرخگر و جراح و حجام و درزی و پنبه زن و جولاه و فقاعی و کلال و گازر و نعلبند و نمدگر، و موی تاب و غسل و حفار و کناس و... دیگر طبل و دسامه^۱ و دهل زن، و بوتی و چویک زن^۲ و دیگر طبل و علم و دسامه و دهل و کاسه^۳ و بوق و صنج و طبل باز، و دیگر تیرکلک و تیر ناوک و غدرك و ملخک و جوال دوز و دانگ سنگ و نیم دانگ سنگ و کمان و زنبورك و نیم چرخ و چرخ و کشک انجیر و منجیق و عراده گردان و خفته و سنگ منجیق و سنگ دست و سنگ فلاخن، و دیگر آردگندم و جو، و دیگر حبوب از هر جنسی بسیار و روغن و سرکه و گل سیاه و روغن گاو و کنجد و پیه و کنجاره روغن چراغ و پلیته و مشعله و چراغدانهای زیادتی و گوشت قدید و سرگوسفند و پاچه قدید و هیزم بسیار و نی بسیار که اگر تیر نماند تیر سازند. و آهن بسیار و میخهای دولابی و دیوارکن و خام گاو و گاو میش و زنجیرهای سرکژک که اگر خرک نهند پشتواره نی یا هیزم را در آن سخت کنند و برخرک فروهند تا خرک و آن کس که زیر خرک باشد بسوزد. و دیگر تخته های سبک و تخته های گران که سر دیوار و کنگره ها نهند و آسیا سنگها و هیکلهای ارمت و میخهای هردو سر آهنین درقیاس نیم من و یک من و از حوایج آنچه باسطخ به کار شود، از هر جنس، ترشی و شیرینی و پروردها و آچارها و ادویه و دیگر پی گاو به جهت کمان و زه کمان و انگشتوانه بسیار و سپرگرگ و سوشک و خفچه و خدنگ و رشته های زیادتی از جهت منجیق و گواره و کهاره از جهت سنگ کشیدن و فلاخن و شیلو و تنبوره و جمله سازها و مطربان که از جهت پاس داشتن سماع کنند. و دیگر جوشن و خود و خفتان و بغلطاق و برگستوان. و از جهت روغن ریختن کفگیرهای آهنین بزرگ به سبب روغن جوشیده که فرو ریزد و خشت خام بسیار و آهک و گچ و نی و کره و چیزی که اگر جایی خلل افتد درحال راست کنند، و تخته های پرگال گشته و خرتیرها، و چون خصمی نزدیک حصار آید، البته یاوه نگویند و دشنام ندهند و خدای را بسیار یاد کنند و در هیچ کار تقصیر نکنند، و غافل نباشند که اگر چه حصار نیک حصین باشد، پاس و تیمار بهتر دارند و همه شب بیدار باشند و پیوسته تخصص دیوارها و رخنه ها بکنند و بر دربانان اعتماد نکنند و کلید قلعه را بستانند و شبها خود نگاه دارند و هر شب پاسبانان را از برجی به برج دیگر فرستند که شاید از بیرون برایشان راست نهاده باشند. و در پاس داشتن غفلت نکنند تا ایشان به دیوار کنند و نقب زدن نپزدازند. و هر شب چندبار بر درهای قلعه روند و احتیاط کنند و دربانان و سرهنگان را که بر در باشند تطفن نمایند، و امیدوار به تربیت و انعام کنند؛ و منجیق و عراده اندازان را تشریف و صلت دهند و ناوک و غدرك و جوال دوزاندازان را باید که پیوسته بر سر کار دارند و تیر و ناوک و جوال دوز بیهوده خرج نکنند... و بر در، سرهنگان و تقییان جلد سردانه، روز جنگ نصب کنند و درها را به سلاح از تیر و کمان و نیزه و نیم نیزه و دمک و پیلکس و گروه و سپر چرخ و سپر

۱. طبل بزرگ.

۲. کسی که چوبی به تخته می زد تا پاسبان بخواهد.

۳. کوس و قاره.

فراخ دامن آراسته دارند و تیراندازان را پیوسته پردرهای قلعه مرتب دارند و شب و روز دل در کار جنگ دارند تا خدای تعالی آن شر دفع کند... و اگر دانند که حصار نگاه نتوانند داشت... امان خواهند و بیهوده خود... و فرزندان را به باد ندهند...»^۱

شبیخون شیخون یعنی تاختن به دشمن، شب هنگام، این نوع جنگ و نبرد که بیشتر به قصد کشتار و تاراج است، چون نابهنگام و ناجوانمردانه صورت می‌گیرد از دیر باز مذموم بوده و مورد نکوهش صاحب نظران قرار گرفته است. زیرا دشمن درحالی که غافل و بی‌خبر است، مورد حمله قرار می‌گیرد. اسدی می‌گوید:

شیخون بود پیشه بددلان از این تنگ دارند جنگی یلان

روز و شب از آرزوی جنگ و شیخون جز سخن جنگ بر زبان نگذاری

فرخی

از شیخون و کمین تنگ آید او را روز جنگ دوست دارد جنگ، لیکن بی‌شیخون و کمین

فرخی

کسی کو بلاجوی گردان بود شیخون نه آیین مردان بود

فردوسی

«گفت: این، آن کس است که بر جان عزیزان شیخون زند.»^۲

در کتاب آداب الحرب مبارک‌شاه در پیرامون آداب شیخون چنین آمده است: «سربازان کاردان و کاردیده باید از نیمه شب تا سحرگاه هروقت مناسب ببینند به دشمن حمله ور شوند و طویله‌ها و خیمه و خرگاهها را مورد حمله قرار دهند، طنابها را بگسلند تا خیمه‌ها بیفتد و هول و هراس در دل لشکریان افتد، و اسبها و افسارها را ببرند. در این هنگام باید فریاد کنند که فلان را کشتند و فلان را کشتند و فلان را گرفتند تا سربازان نگران شوند و ماز و برگ خود بگذارند و راه فرار پیش گیرند. و ناجوانمردی و دروغگویی در کار جنگ رواست که گفته‌اند: الحرب خدعه، یعنی جنگ کردن فریبکاری است...»^۳

باید در میدان نبرد مرد: رشیدالدین فضل‌الله در تاریخ هبادک غلازانی در مزیت سردی و سردانگی و رزنجویی چنین می‌نویسد: «... هر که را اجل رسد، هر کجا باشد در خانه و راه و صاف و شکارگاه، ناچار بمیرد. پس چرا باید ترسید... چنان که گلفونه زینت زنان، خون آدامش مردان است. و نام نیک چنان کس در جهان بماند و در عقبی به بهشت برسند. هر آن کس در خانه بمیرد، زن و بچه او از رنجوری و رعایت نفس او ملول شوند و در نظر ایشان و دیگر عزیزان خوار و حقیر گردد. و اگر در جنگ میرد، ازین معانی معرا باشد.»

در جای دیگر در پیرامون اهمیت جاسوسان و ارزش نظم و انضباط سخن می‌گوید و می‌نویسد: «... همواره جاسوس می‌فرستد تا احوال یاغی واقف گردد و بعد از وقف هر چه اندیشه کند، بر بنیاد باشد. چه کار بی‌وقوف کردن شست در تاریکی زدن باشد... و

۱. آداب الحرب والشجاعه، پیشین، ص ۴۲۳ به بعد.

۲. قصص الانبیاء، پیشین، ص ۲۴۴.

۳. آداب الحرب، ص ۲۹۸ به بعد.

نگذاشتن که هیچ لشکر بی اجازت جایی رود، چه تجربه رفته است که یاغی بدان واسطه زمان می‌گیرد و چیره می‌شود. و شرط معظم تر آن که قطعاً نگذارند که هر کس به دل خود به دیهها و مواضع رود و چیزی ستاند و برد. چه وقتی که بدان آموزند، هرگز لشکر بسیاری را از آن باز ننتوان داشت، و جهت یاساق باید که روی دل ننگرند و کشتن دریغ ندارند. چه اگر دوسر کس را از یاساق (یعنی کیفیر) دریغ دارند، ده هزار و بیست هزار آدمی به عوض تلف گردد و ملک نیز بر سر آن رود.^۱

در هر حال آماده نبود باشید

سناج سراج در طبقات ناصری برای آگاهی و پند آسوزی خوانندگان می‌نویسد: فخرالدین محمد ارزیر در میان لشکر مغول رفته بود و خرید و فروخت می‌کرد و در ساق موزه خود کاردی داشت به رسم دشنه مغولی که با او سودا می‌کرد. این، فخرالدین را خواست تا بگیرد. فخرالدین دست در کارد زد و از ساق موزه برکشید. آن مغول دست از وی برداشت. پای به کوه باز نهاد و سلامت باز آمد. موعظت آنست که مرد، در همه حال باید از کار محافظت خود غافل نباشد، خاصه در موضعی که با خصم، هم کلمه و با دشمن، همنشین باشد.

این خلدون جنگ و مبارزه را برای حفظ حیثیت و عصیت قومی لازم میدانند، بنظر او «هدف عصیت عبارتست از حمایت و دفاع و مطالبه حقوق، و هراسی که بر آن اجتماع می‌کنند، قومی که عصیت نداشته باشد، به هیچ کاری توفیق نمی‌یابد.»

رکود عملیات جنگی موجب از بین رفتن عصیت می‌شود «خواری و انقیاد جوش و خروش عصیت را درهم می‌شکنند چه خواری و انقیاد یک قبیله دلیل بر فقدان عصیت آن میباشد... کسی که از مدافعه عاجز گردد به طریق اولی از مقاومت و توسعه طلبی نیز عاجز می‌شود قبیله باج‌دهنده همین که بدین اسر منقاد و تسلیم می‌شود چنان است که به خواری و پستی تن در داده است. چه باج و خراج دادن خود از نظر قبایل، نوعی ستم‌دیدگی و خواری است...»^۲

نمونه‌های دیگری از سلاح‌های جنگی

در صفحات پیش از سلاح‌های جنگی که در نخستین قرون بعد از اسلام در این معمول بود، سخن گفتیم، اکنون یاد آور می‌شویم که در کتب تاریخی و داستانی و ادبی نیز از افزارهای جنگی یاد شده است: «در تاریخ گیلان و دیلمستان تألیف سید ظهیرالدین برعشی، شمشیر، گرز، سپر و تیروکمان، خنجر، ژوپین، پيشدار، هشت‌پر، فلاخن، زره کلاپشته، جبه، جوشن، درعداد افزارهای جنگی به‌شمار آمده است.»^۳

در کتاب جامع الهدایه فی علم‌الرمایه، از شجاع‌الدین درودباشی به خصوصیات بسیاری از سلاح‌های قرون وسطایی و راه استفاده از آنها اشاره شده است. در مقدمه کتاب چنین می‌خوانیم: «هنرهایی که مردم بدان آراسته و با فرهنگ گردند، بسیار است. چون تیر- انداختن و شمشیر بازی کردن و نیزه گردانیدن و اسب دوآیندن و گوی زدن و ابداع سلاح شوری،

۱. تاریخ مبارک غازی، پیشین، ص ۳۱ به بعد.

۲. مقدمه ابن خلدون، ج ۱، ص ۲۷۴.

۳. تاریخ گیلان و دیلمستان، به اهتمام دکتر ستوده، پیشین، ص ۲۶۱.

همه خوب است و پسندیده. اما چون قاعدهٔ اسلام و دین محمد علیه السلام از کتاب و شمشیر نظام یانت، ابدالدهر بنا بر این خواهد داشت^۱

در عهد مغول غیر از سلاحهایی که در دوران بعد از اسلام مورد استفادهٔ رزمندگان بود، جنگجویان ایرانی و مغولی با سلاحهای جنگی چینیان نیز آشنا شدند.

سلاحهای جنگی در عهد مغول

چنان که ضمن تاریخ سیاسی عهد مغول دیدیم، منکوقآن به هلاکو باسوریت داده بود که از کنار جیحون تا اقصای مصر را با رعایت یاسای چنگیزی به حیطهٔ نفوذ مغولان بیفزاید. در جلد سوم حبیب‌المسیر دربارهٔ فرمان خان مغول چنین آمده است «... هر که به قدم اطاعت و فرمانبرداری پیش آید، او را رعایت نمایی، و هر کس تمرد و سرکشی کند، ابواب قتل و غارت بر روی او و عیال و اطفال و اقربایش بگشایی»^۲ به دستور خان مغول هفتاد هزار نفر از جنگجویان مغول همراه هلاکو راه ایران پیش گرفتند. برای این که این برنامهٔ جنگی به بهترین وجه پایان یابد، منکوقآن دستور داد تا از چین شمالی ختا قریب هزار استاد کلوخ انداز و آتش انداز و تیرانداز یعنی «استاد منجنیق» را احضار کردند، استادانی که به قول جوینی: «به زخم سنگ سوراخ سوزن را منفذ حمل می ساختند. و تیرهای منجنیق به احکام نسی و سریشم استوار کرده، جانانک چون از حَضِیض، عزم اوج کند راجع نگردد»^۳ خان مغول دستور داده بود که در مسیر سپاهیان انواع تسهیلات فراهم کنند، بر روی رودها پلها بسازند. آذوقهٔ کافی در اختیار لشکریان بگذارند. مردم ایران از خبر وحشت اثر حرکت سپاه هلاکو به جانب ایران، برخود لرزیدند. به قول جوینی «از آوازهٔ حرکت موکب او سکون و فراغت از جهانیان برخاست، آنچه معاندان بودند، از ترس باس و صولت او نمی غنودند و آنچه مطیعان، از ترتیب لشکر و آلات سلاح و علوفات نمی آسودند»^۴ ناگفته نماند که در کتب داستانی نیز از سلاحهای جنگی و راه و رسم جنگاوری با روشی شاعرانه سخن رفته است. چنان که در کتاب داستانی سمک عیاد سلاح جنگی یک رزمنده چنین بیان شده است: «اول کسی که از لشکر خورشید شاه درمیدان آمد... اسبی نامدار سوارگشته و جوشنی خرد غیبه پوشیده، و خودی عادی چنگبندی، و کمری گوهرنگار بر میان بسته، و گرد برگرد کمر تیر یازده سشتی فرو برده و کمائی چاچی در بازو افکنده و درقی آهنین در پس پشت، و تیغ حمایل کرده و نیزهٔ تمام بالا در دست گرفته، از مغز سر تا سم اسب پوشیده، با مهابت و با سیاست، پنداشتی کوهی بر کوهی روان شده است و خودی شش پهلوی بر سر نهاده و کمری شکاری بر میان بسته، زمانی جولان کرد و طرید و ناورد نمود و مرد خواست.

از لشکر ارمن شاه قطران پهلوان اسب درمیدان جهانید. و خود را به سلاح گران بیاراسته و زرهی داودی کردار پوشیده و خودی شش پهلوی بر سر نهاده و درقی در پس پشت انداخته و کمائی در بازو و ساقین و ساعدین بر بسته و عمودی گران به قربوس زین فرو گذاشته

۱. فرهنگ ایرانزمین، ج ۱۱، ص ۲۳۰ (نقل از جامع الهدایه، به اهتمام محمدرفی دانش بزره).

۲. حبیب‌المسیر، بهمن، ج ۳، ص ۹۱. ۳. جهانگشای جوینی، بهمن، ج ۳، ص ۵۷.

۴. شهرن بهمن، ایران در برخورد با مغول، بهمن، ص ۶۹ به بعد.

و نیزه خطی در دست، بن نیزه بر زمین کشان کرده، براسبی سوارگشته که از باد سبق بردی با ابر، هم بری کردی، اسبی دیودل، ضرغام زهره، هژبر معرکه، برتر و خشک چون صرصر بگذشتی...»

در جای دیگر می نویسد: «از هر دو لشکر آواز کوس حربی برآمد، آواز خرهنای و کرهنای و دیو و شیپور و بوق و دهل کابلی زلزله درجهان افکنده... چپ سرغزی... مردی چالاک و جلد بود، به هیکل، مردی بلندبالا بود و باریک میان، و قراخ سینه و ستبر بازو و قوی ساعد و زره پیادگانه پوشیده، و خودی بر سر نهاده و کمر بر میان بسته و کمالی چاچی، خوارزمی نهاده، عاج قبضه، طیار گوشه در بازو افکنده... از گرد راه بازی کنان در میدان آمد و نعره زد و لعب نمود و اشتلم کرد... از لشکر ارمن شاه مردی در میدان آمد خود را با ساز و سلیح رزم آراسته نعره زنان پیش چپ سرغزی آمد، گفت چیست این همه سهم و سیاست... بیار تا مردی تو چیست؟... و آن مرد را نام عیدان بود، باهم در آویختند تا نیزه ها در دست ایشان بشکست، چپ سرغزی دست در بازوی کرد و کمان از بازو به در آورد و تیر در کمان نهاد... رها کرد... عیدان درق در پیش آورد تاثیر او را رد کند، تیر در سپر آمد و بگذاشت و به زره رسید. قرار نگرفت و برسینه رسید، آرام نیافت. از پشت عیدان رفت و در زمین آمد... عیدان از پای درآمد... دیگری روی به میدان نهاد... تا هفت مرده پیاده بیفکند.»

در همین کتاب ضمن توصیف نبردهای پهلوانان در وصف پیل جنگی چنین آمده است: «پیلی جنگی، رزمی، کار دیده به برگستوان آراسته و خلخالهای زرین در پای و دست کرده و عمودی گران بر خرطوم بسته، بر پشت پیل تختی نهاده، قزل ملک بر نشست بایست مرد پیلان، مردان از بالا با سلاح تمام، و آتش و نطف...»^۱

در کتاب داستانی «داستانه» نیز از هنرهای گوناگون رزمندگان و بعضی از سلاحهای آنان سخن رفته است: «و آنچه سواران را در بایست باشد، از اسب تاختن و گوی زدن و تیر انداختن و شمشیر به خصم رسانیدن، و عمود زدن و کمند انداختن، آنچه گردان و پهلوانان را باید، جمله در آسوخ.»

در جای دیگر می نویسد: «قریب پنج هزار پیاده، جعبه های پرتیر خدنگ بسته و کمانهای خوارزمی در بازو انداخته روی به میدان نهادند.»^۲

نه تنها در کتب تاریخی و داستانی بلکه در آثار ادبی گه گاه به انواع سلاحهای قرون وسطایی و خصوصیات آنها اشاره شده است:

تیر که از سخت کمالی بود
رخنه گر خانم جانی بود
وحشی یزدی

کمان سخت بزرگ را چرخ می گفتند:

دشمن، گر آستین گل افشاندت به دست
از تیر چرخ و سنگ فلاخن بتر بود
سعدی

۱. مسک عیار، به اهتمام دکتر نائل خالری.

۲. داستانها، به اهتمام دکتر ذبیح الله سفا.

فلاخن آلتیست که از ریشمان و چرم سازند و سنگ در آن گذارند و اندازند... بعضی معتقدند که چرخ و توپ و عراده مفهوم واحدی دارند. ز آتش چرخ را پر کرده بشتافت کز آتش بیند او پاداش و کيفر کمان بزرگ را به کنار کشکنجیر نیز گویند.

نه منجیق رسد بر سرش نه کشکنجیر نه تیر چرخ و نه ساسان بردن به وهق «وهق» همان کمند و کشکنجیر همان منجیق آلت تخریب است. کمان کشیدن و کمان اندازی نیز سخت معمول بود و سعی می کردند کمان سست و کوچک نباشد تا تیر آن برد کافی داشته باشد. وحشی بافقی گوید:

وحشی نگفتمت که کمانش نمی کشی حالا بیا خدنگ بلا را نشانه باش!

شیوه جنگی مغولان «مغولان پیش از آن که به کشوری یا شهری حمله ور شوند، همان طور که چنگیز دستور داده بود، نماینده‌ای نزد زمامدار آن شهر یا کشور می فرستادند و او را به تسلیم می خواندند. اگر آن زمامدار از دستور مغولان اطاعت می کرد، به او و کشوری صدمه‌ای نمی رسید. اما اگر فرستادگان مغول به قتل می رسیدند، سرنوشتی شوم به مردم آن کشور روی می آورد. مغولان نخست لشکری به جبهه دشمن می فرستادند تا خاطر دشمن را آشفته کند، سپس لشکر اصلی حمله ور می شد. گاه عقب نشینی می کردند و چون دشمن به تعاقب آنان می پرداخت، آنان باتیراندازی و حمله متقابل، خصم را از پای درمی آوردند. سپاه قوی را با حملات متفرق و با چپاول باروبنه به واحدهای کوچک تقسیم می کردند. کوشش مغولان بیشتر متوجه محاصره دشمن بود. گاه اسرای جنگی را نیز همراه می بردند تا تعداد سپاه خود را بیشتر جلوه دهند. مغولان به دشمنان محاصره شده اجازه می دادند به تدریج بگریزند. «مغولان پیروزیهای درخشان خود را، مدیون شیوه حمله، محاصره ناگهانی، خدعه، تحرك و کثرت نفرات و سرانجام مهارتشان در تیراندازی بودند. در محاصره استحکامات، برای به زانو درآوردن دشمن، سنگ، کنده‌های چوب، و مخازن نفت، به سوی آنان پرتاب می کردند. حفر سنگر و نقب، قراردادن نردبان بردیوارهای شهر، ورود به شهر از سحری آب، گشودن دروازه، پر کردن خندق، ایجاد دود غلیظ برای محدود کردن دید دشمن و ایجاد سیل مصنوعی، از کارهایی بود که برای پیروزی به دشمن انجام می دادند.»^۲

چنانکه از کتاب سیرت جلال‌الدین و دیگر منابع برمی آید در جنگی که بین جلال‌الدین و چنگیزخان در کنار سنداتفاق افتاد، جلال‌الدین با سپاهی اندک در برابر قوای چنگیزی پای مقاومت فشرده و شخصاً به قلب چنگیزخان حمله کرد، چنگیز و سربازانش روی به هزیمت نهادند ولی قوای ذخیره چنگیز بیاری او آمدند و این بار شکست در ارتش ناپیچ جلال‌الدین افتاد ولی او و سربازانش با شهامت تمام تا آخرین نفس جنگیدند «پسر هفت - هشت ساله جلال‌الدین اسیر شد، پیش چنگیزخان برده شهید کردند و جلال‌الدین منهزم و شکسته پیش والده و مادر و فرزند و حرم خود آمد، همه آواز برکشیده فریاد می کردند که: «ما را بکش و نگذار که

شهامت جلال‌الدین
منکبرنی و خاندانش

۱. مجله بررسیهای تاریخی، شماره ۲۲، مقاله جننی عطایی، ص ۲۴۱ به بعد.

۲. سیرت جلال‌الدین منکبرنی از شهاب‌الدین نسوی، تصحیح استاد منوی، ص ۱۱۰ به بعد.

اسیر تانار شویم. پس فرمود که ایشان را در آب غرق کردند و این از جمله عجایب بلایا و نوادر مصایب و رزایاست، که ایشان بنفس خود بهلاکت رضا دهند و او نیز بهلاکت ایشان تن در داده در آب اندازد از این عظیمتر چه مصیبت باشد؟^۱

خواجه رشیدالدین فضل‌اله در پایان نامه‌ای که به فرزند خود خواجه ابراهیم که حاکم شیراز بود نوشته است، می‌گوید: «چون اسرا و لشکریان... و نوکران ما و فرزندان ما، اکثر اوقات به فتح بلاد و اسفار و استخلاص قلاع و اقطار مشغولند و ایشان را سلاح کم مانده است، بنابراین رسل به اطراف عالم فرستادیم و انواع سلاح طلب داشتیم...» سپس از فرزند خود می‌خواهد که این سلاجه‌ها را تهیه و به اردوی اعظم ارسال دارد: شمشیر، خنجر، دبوس، کلرمیه، سکین، قوس، نشاب، خدنگ، قصب‌هندی، خشب عاد، رساح، قصب بحری، جنه، خیزران و خشب.

اسلحه‌سازی در دوره مغول

در تاریخ نامه هرات ضمن گفتگو از فتح نیشابور، از وسایل و ادوات جنگی در دوران مغول سخن رفته است: «سه هزار چرخ انداز، صد منجیق و عراده و هزار خرنک و چهار هزار نردبان و هزاروهفتصد نفت‌انداز و باوجود آن همه اجبار جبال نیشابور «تولی» دوهزارو پانصد خوارسنگ باخود آورده بود.»^۲

در جریان حمله مغول به ایران، مبارزه دلاورانه شیخ نجم‌الدین - کبری، مقام و ارزش خاصی دارد. بهمین مناسبت به ذکر آن مبادرت می‌کنیم: پس از آن که لشکر مغولان به محدود خوارزم رسید، مغولان به شیخ پیشنهاد کردند برای حفظ جان خویش از خوارزم بیرون رود. ولی شیخ شجاعانه پاسخ داد که: «مرا در این شهر خویشان و متعلقان و سریدان‌اند، پیش خدا و خلق معذور نباشم که ایشان را گذاشته بیرون آیم...» مغولان بار دیگر اصرار کردند که شیخ با هزار کس از بستگان و آشنایان از شهر خوارزم بیرون رود. ولی شیخ به حکم وطن‌پرستی و نوع دوستی، این عمل را ناجوانمردانه شمرد و گفت: چگونه دوا بود که باطایفه‌ای که در اعتقاد اتحادی باشد در حالت امن و سکون و آرامش از یادان موافق و دوستان صادق ایشان بوده باشم وقت و روزی که نزل قضا ایشان را در ورطه بلا و عنا بگذارم و خود خلاص و نجات طلبم؟^۳

سرانجام مغولان به خوارزم حمله‌ور شدند، شیخ به معیت مریدان به مقابله آنان برخاست، «خرقه خود را دربرافکند و میان محکم بیست و بغل پرسنگ ساخته نیزه‌ای به دست گرفته و روی به جنگ مغولان آورد و برایشان سنگ می‌زد، تا سنگهایی که در بغل داشت، تمام شد و لشکر چنگیزخان آن جناب را تیرباران کرده یک تیر برسینه مبارکش آمد. و چون آن تیر را بیرون کشیدند، سرخ روح مطهرش به ریاض بهشت ماوی گزید.»^۴

سراانجام مغولان به خوارزم حمله‌ور شدند، شیخ به معیت مریدان به مقابله آنان برخاست، «خرقه خود را دربرافکند و میان محکم بیست و بغل پرسنگ ساخته نیزه‌ای به دست گرفته و روی به جنگ مغولان آورد و برایشان سنگ می‌زد، تا سنگهایی که در بغل داشت، تمام شد و لشکر چنگیزخان آن جناب را تیرباران کرده یک تیر برسینه مبارکش آمد. و چون آن تیر را بیرون کشیدند، سرخ روح مطهرش به ریاض بهشت ماوی گزید.»^۴

۱. بر اولد اشپولر، تاریخ مغول، ترجمه میر آفتاب، پیشین، ص ۴۱۲.

۲. تاریخ نامه هرات، پیشین، ص ۶۰.

۳. روضة الصفا، پیشین، ج ۵، ص ۱۰۶.

۴. حبیب‌السیور، پیشین، ۱۳۳، ص ۲۶.

این است نمونه‌ای از کردار نیک، شرافت و صداقت و حسن نیت یک انسان واقعی و صدیق. مبارزه شجاعانه این مرد دانشمند، تا دنیا، دنیاست برنایه تاریخ خواهد درخشید.

ارزش و اهمیت اسب در قرون وسطا



سوار مسلح

در دوره قرون وسطا اسب، ارزش و اهمیت فراوان داشت، و از این حیوان نجیب و سودمند در کارهای رزمی و فعالیت‌های ورزشی و میر و سفر و حمل و نقل کالاها، سود فراوان می‌جستند، نجیب‌زادگان و طبقات ممتاز نه تنها به ضیاع و عقار، بلکه به داشتن اسبهای تیز تک و اصیل بر یکدیگر تفاخر می‌کردند، و برای تربیت اسبان در اصطبل اختصاصی، مہتران کاردان بخدست می‌گرفتند.

در جنگ‌های قرون وسطا چنانکه قبلا گفتیم سوار نظام نقش مهمی داشت، در بعضی از آثار آن دوران از خصوصیات یک اسب کمال مطلوب، سخن بیان آمده است.

عنصر المعالی باب بیست و پنجم از کتاب قابوسنامه را به «خریدن اسب» اختصاص داده و از خصوصیات اسب خوب و راهوار به تفصیل سخن گفته و به فرزند خود، گوشزد کرده است که بین جوهر آدمی و اسب اختلاف زیادی نیست و او باید همان دقتی را که در خرید غلام و کنیز به خرج میدهد در خرید اسب نیز مرعی دارد: «اما اگر اسب خری، هشیار باشد تا بر تو غلط نرود که جوهر اسب و آدمی یکی است. اسب نیک و مرد نیک را هر قیمتی که کنی بر تابد. چنان که اسب بد و مرد بد را چندان که بتوان نکوهیدن شاید...»^۱

همچنین در کتاب سمک عیار از خصوصیات یک اسب ممتاز سخن رفته است:

«... قبادپهلوان روی در میدان نهاد براسبی ابرش نشسته، خرگوش، زرافه گردن، گوهردیده، کشتی-نهاد، دریاگزار، بادرقتار، خوش عنان، کش خرام... برچنین اسبی سوارگشته و برگستوان فلکی درافکنده و زینی فرنگی نهاده و کمانی خوارزمی دربرافکنده، و گرزوی درکمر، یازده تیر یازده‌مشتی در کمر فرو برده و کمند خم افکنده و به قتراک بر بسته.»

درجای دیگر بهترین اسبها چنین توصیف شده است: «... براسبی سمند سوارگشته، اسبی شیرقوت، پلنگ همت، گورسین، گوزن‌ساق، رنگ‌یوز، پیل کام، دراز دم، خروشنده، جوشنده، شتابنده، جنبنده...»^۱

اسب تا قبل از رواج و تعمیم وسایل نقلیه موتوری مورد استفاده طبقات متوسط و ممتاز اجتماع بود و شعرا و صاحب‌نظران درطول تاریخ در وصف این حیوان تیزتک و باهوش سخنها گفته و شعرا سروده‌اند، از جمله ایرج میرزا درطلب اسب از نظام‌السلطنه میگوید!

چشم سپید شد بره، از انتظار اسب پیدا نشد ز جانب سوران سوار اسب
آری شدیدتر بود از موت، بی‌گمان چون انتظارهای دگر، انتظار اسب
... من بقرار اسب و دو چشم بود براه باشد بحال خویش کماکان قرار اسب
تاکی بسان فاخته کوکوکم همی در انتظار طلعت طاووس وار اسب^۲

درین سپاهیان ایران چه در دوران قبل از اسلام و چه درعهد بعد از اسلام «درفش» و «پرچم» مقام و ارزش خاصی داشت. در

فرد دین یشت (کرده ۹، بند ۲۷) راجع به درفش چنین آمده است: «فروهرهای نیک توانای پاك مقدس را می‌ستاییم که لشکر بی‌شمار بیارایند که سلاح به کمر بسته با درفشهای برافراشته درخشان به در آیند...»

«... در شاهنامه فردوسی مکرر از درفشهای سلاطین و سرداران ایران ذکری به‌میان آمده است. ولی از بین همه درفشها و پرچمهای مندرج در شاهنامه، درفش کاویان به‌متر است. و در واقع مظهر فتح و ظفر ایرانیان در دوره پیش از اسلام بوده است. داستان مبارزه کاوه در شاهنامه چنین آمده است:

وز آن چرم کاهنگران پشت پای
همان کاوه آن، بر سر نیزه کرد
بیاراست آن را به دیبای روم
فرو هشت ازو سرخ و زرد و بنفش
سپهدار توس آن کیانی درفش
در قادیخ طبری می‌خوانیم «... گودرز بفرمود تا هر سرهنگی علم خود برپای کردند.
در حرسان ابومسلم پرچم سیاه برگزید.

پس از تشکیل حکومتهای مستقل در ایران، هریک از سلاطین بر حسب میل، رنگی یا علامتی خاص برای پرچم برمی‌گزیدند. چنان‌که سلطان مسعود غزنوی نقش بی‌رق خود را

۱. سمک عیاد، پیشین، جزء دوم، ص ۲۹۶.

۲. دیوان ایرج میرزا، به اهتمام دکتر محبوب.

شیر انتخاب کرد. بیرق سلطان سنجر، سیاه، وچترش سفید بود. بیرق چنگیز دارای نه دم گاو میش سفید بوده است.^۱

کلاویخو در سفرنامه خود در پیرامون سفارت به دربار امیر تیمور ذکر می کند که «بر روی دیوار یکی از عمارات سمرقند نقش شیروخورشید دیده است. ولی ذکری از بیرقهای امیر تیمور ننموده است.»^۲

از اوایل دوره اسلامی، شعرا زمینه را برای آن که شیروخورشید مظهر و نماینده سلطنت و اقتدار و شکوه دستگاه پادشاهی شود آماده می کردند. منوچهری در مدح سلطان مسعود او را به شیر تشبیه می کند:

بیش از همه شاهانست درماضی و مستقبل
بیش از همه شیرانست از شیری و بسیاری
خودشید زد علامت دولت به بام تو
تاگشت دولت از بن دندان غلام تو
راوندی در داحه الصدود در مدح غیاث الدین کیخسرو سلجوقی گوید:

«رایت سلطنت غیاث الدین چون طلوع صبح صادق، پرتو به هر طرف رساند و تیغ آبدار جان شکارش چون تیغ آفتاب جهان گشا باد.»^۳

در دوره صفویه نقش شیروخورشید در واقع علامت رسمی دولت ایران گردید، بطوریکه توماس هربرت انگلیسی که در سنه ۱۰۳۶ ه. ق. سفری به ایران کرده در سفرنامه خود متذکر می گردد، در واقع شیخ جنید پدر بزرگ شاه اسماعیل بود که علامت شیروخورشید را پذیرفت.

در بین سلاطین صفوی، پادشاهی که روی بیرق و علم خود نقش شیروخورشید نداشته و روی سکه سسی خود نیز پیکر شیروخورشید نقش نکرده است شاه اسماعیل صفوی است، بیرقهای وی سبز و بالای علم نیز شکل ماه داشته است. قاسمی گنابادی در توصیف علمهای او گوید:

علمهای سبزش ستون سپهر
مه رایت آینه ماه و مهر
ژان شاردن فرانسوی که از (۱۶۶۴ تا ۱۶۷۷ ه.) دویار به ایران سفر کرده و سفرنامه جالبی درباره ایران نوشته است، بیرق شیروخورشید و سایر علمهای عهد خود را چنین توصیف می کند:

«بیرقهای آنها نوک باریک می باشد، و به همه رنگها با پارچه های قیمتی ساخته می شود. روی این بیرقها، یا آیه های قرآن می نویسند یا شیر و ذوالفقار علی، و یا شیری که خودشید طالعی بر پشت داد نقش می کنند. یکی از مهمترین مشاغل و مناصب دولتی در ایران منصب «علمدار باشی» است.»^۴

... سرجان ملکم درباره علامت شیروخورشید بر بیرقهای ایران می نویسد: «سلاطین ایران هم از قرنهای بسیار صورت شیروخورشید را مخصوص خود می شمردند... این صورت در سکه یکی از سلاطین سلاجقه قونیه دیده شده است. چون هلاکو این سلسله را تمام کرد،

۱. حمید لرنوری، تاربخچه بیرق ایران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۴، ص ۱۸ به بعد.

۲. همان، ص ۷۵ به بعد.

۳. همان، ص ۱۰۴ به بعد.

۴. همان، ص ۶۸.